

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

از نامه پارسی - بازتابی و ارسال از: آرمان
۰۱ جنوری ۲۰۲۲

در باره برخی از مسائل انقلاب دموکراتیک*

(۴)

«از انتقاد نهراسید. هیچ چیز بدون انتقاد حرکت نخواهد کرد.»

«سنالین»

انقلاب المان (۱۸۴۸)

در انقلاب المان شرایط دیگری حکمفرما بود. انقلاب بدین سبب شکل دیگری به خود گرفت و راه دیگری را طی کرد. شاهزادگان (فورست ها) فئودالی المان و در رأس آنها شاه پروس یکی تحت تأثیر انقلاب فرانسه و شکست هائی که از ناپلئون خورده بودند؛ شکست های که بعضاً ناشی از تفرقه آنها و ضعف شان بود و دیگر به خاطر خطری که از داخل تهدید شان می کرد، برای علاج این درد ها دست به اصلاح فئودالیسم از بالا زدند. در پروس اصلاحات را با انتخاب "فرای هرفون شتاین" به مقام صدارت در سال ۱۸۰۷ شروع کردند. بعد از او "هاردنبرگ" و دیگران اصلاحات را دنبال نمودند. این اصلاحات علی رغم وقفه ای که در سال های بازگشت ارتجاع در اروپا (۱۸۳۰-۱۸۱۵) دیدند، تا شروع انقلاب بورژوائی المان در سال ۱۸۴۸ منشأ تغییرات معتدله ای شدند. جهت این تغییرات وارد کردن عناصر کاپیتالیستی در ساخت فئودالی فورست نشین های المان بود. محتوای اصلاحات اجمالاً از این قرار بود: لغو تقید دهقانی و صنفی (۴۸)، آزادی خرید و فروش و استفاده از زمین، ایجاد بعضی امکانات برای اداره امور شهر ها به دست اهالی متنفذ آنها، دولتی کردن زمین های کلیسا ها، لغو بیگاری و بعضی دیگر از عوارض فئودالی، ایجاد زمینداری بزرگ متکی به مالکیت غیرفئودالی، تمرکز زمین ها، تعویض نظام بیگاری با مزدوری، به کار بستن وسایل کشاورزی نو، اصلاح ارتش، اقداماتی که در جهت ایجاد وحدت ملی و سیاسی انجام گرفته اند (مثل تشکیل اتحادیه المان مرکب از ۳۹ فورست نشین) تشکیل اتحادیه گمرکی که به معنای لغو گمرکات داخلی و حمایت صنعت المان مقابل مصنوعات خارجی بود. این اصلاحات راه را برای گسترش شیوه تولید و مناسبات کاپیتالیستی به مقدار وسیعی گشودند. این ها امتیازاتی بودند که از بالا به بورژوازی داده می شد و این رخدادی بود که گرچه اضطراراً صورت می گرفت، ولی به هر حال به معنای تغییر ساخت اقتصادی - اجتماعی جامعه و توسعه روابط بورژوائی بود. در المان قبل از ۱۸۴۸ شیوه های تولیدی جدید تا حد زیادی پیشرفت کردند. راه آهن، ذوب فلزات، ماشین سازی، استخراج معادن، کشتیرانی و اختراعات به ابعاد گسترده ای دست یافتند. یکی از نتایج بلافصل این اصلاحات که در واقع به معنای لغو رفورمیستی

مناسبات فنودالی مانع از پیش پای رشد وسائل و روابط تولیدی جدید بودند، دور نگاه داشتن بورژوازی المانی از سیاست بود. این اقدامات بدون دخالت سیاسی مستقیم بورژوازی انجام گرفته بود. بورژوازی به راهی که شاهزادگان گشودند، پا گذاشت و راه ها تا حد زیادی باز بودند. تضاد ها و تصادم های ناشی از آنها تحقق یافته بودند. بورژوازی دلیلی برای نشان دادن اراده سیاسی زیادی نداشت. اگر گرفتن حکومت برای گشودن راه رشد وسائل تولیدی جدید باشد، بورژوازی المان که با راه های گشوده رو به رو شد، دیگر دلیلی زیادی برای گرفتن حکومت نداشت.

این ها بعضی از علل تمایلات غیرانقلابی بورژوازی المان را تشکیل می دادند. علت دیگر آن ترس از انقلاب بود. در آستانه انقلاب ۱۸۴۸ بورژوازی المان با یک پرولتاریائی نسبتاً رشد یافته رو به رو بود، پرولتاریائی که تمایلات انقلابی مستقل کم و بیش پرورش یافته ای داشت. شبیه پرولتاریای ۱۷۸۹ فرانسه نبود. شباهتش به پرولتاریای انقلابی ۱۸۴۸ این کشور خیلی بیشتر بود. بورژوازی المان از فکر اتحاد با چنین نیروئی دوری می جست. صحیح تر می دانست که با فنودالیسم، آنها با چنین فنودالیسم اصلاح طلبی علیه پرولتاریا متحد شود و نه به عکس. او از انقلاب فرانسه و قیام های پرولتاریائی آنها درس های تلخی گرفته بود. قیام کارگری جون ۱۸۴۸ فرانسه برایش حکم یک کابوس را داشت. به قول انگلس بورژوازی المان در این زمان از پرولتاریای فرانسه بیشتر می ترسید تا از پرولتاریای المان (۴۹) و این ترس البته بیشتر از تصور این خطر حمل می شد که روزی کارگران المان نیز به راهی که هم طبقه نی های فرانسوی شان می رفتند، قدم بگذارند. در انقلاب مارچ ۱۸۴۸ المان در بادن، برلین، فرانکفورت و جا های دیگر کارگران المانی با رادیکالیسم خود دلایل زیادی به وجود آورده بودند که این ترس را توجیه می کردند. همه این ملاحظات باعث آن شدند که انقلاب بورژوازی ۱۸۴۸ المان هنوز شکل نگرفته پایان بیابد. در این انقلاب مدت کوتاهی به نظر می رسید که بورژوازی تحت تأثیر زیان هائی که از بحران بازرگانی جهانی ۱۸۴۷ دیده بود (۵۰)، یکباره همه ترس ها و احتیاط ها را کنار گذاشته و مصمم به کسب قدرت سیاسی شده است. چه تصور بی جانی. بورژوازی المان هنوز فریاد خود را از گلو بیرون نداده بود، از طنینی که این فریاد نیمه کاره در آسمان انداخت، به لرزه افتاد. منش تند خویانه و مطالبات قاطعانه عناصر پرولتری و خورده بورژوائی رادیکال، ترس او را دو چندان کرد. او ترجیح داد که دست از مطالبات سیاسی بردارد. انقلاب را ترک کند و به یاری افسولوتیسم و سلطنت برای سرکوبی افراتی های که این همه باعث ترسش شده بودند، بشتابد. انقلاب در بهار ۱۸۴۸ شروع و در المان که مخصوصاً به انقلاب ماه مارچ معروف است، موفق نشده است. بد نیست با هم مقاله ای را که او [ف. انگلس] در ۱۵ دسمبر همین سال در روزنامه "نویه راینیشه سایتونگ" در باره این انقلاب و مقایسه اش با انقلاب های بورژوازی فرانسه و انگلیس نوشت بخوانیم:

".... انقلاب مارچ پروس را نه می توان با انقلاب ۱۶۴۸ انگلیس و نه با انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه مقایسه کرد. در سال ۱۶۴۸ بورژوازی علیه سلطنت، اشرافیت فنودال و کلیسای حاکم، با اشرافیت جدید متحد شده بود. در سال ۱۷۸۹ بورژوازی علیه سلطنت، اشرافیت و کلیسای حاکم همپیمان خلق بود.

سر مشق انقلاب ۱۷۸۹ (لااقل در اروپا) انقلاب ۱۶۴۸ بود و انقلاب ۱۶۴۸ را فقط قیام هالندی ها علیه اسپانیا سرمشق بود. هر دوی این انقلاب ها نه تنها از لحاظ زمانی، بلکه ماهیئاً نیز یک قرن از سرمشق های خود جلو تر بودند. در هر دوی این انقلاب ها بورژوازی طبقه ای بود که واقعاً در رأس جنبش قرار داشت. پرولتاریا و جناح های غیربورژوائی دیگر خلق منافع جدا از منافع بورژوازی نداشتند و یا هنوز به صورت طبقات و یا اقشاری که صاحب تکوین مستقلی شده باشند، نبودند. بنابر این، آن جا هم که در صف مقابل بورژوازی قرار می گرفتند، مثلاً در فرانسه ۱۷۹۳ تا ۱۷۹۴ فقط برای تنفیذ منافع بورژوازی - گرچه نه به سبک بورژواها - مبارزه می کردند. تمام دوره وحشت فرانسه چیزی جز

ساختن کار دشمنان بورژوازی، استبداد مطلق و فئودالیسم به طریق عوامانه نبود. انقلاب های ۱۶۴۸ و ۱۷۸۹ انقلاب ها تنها انگلیسی و فرانسوی نبودند. آنها شمول اروپائی داشتند. آنها تنها پیروزی طبقه اجتماعی مشخصی را بر یک نظام سیاسی کهنه نشان نمی دادند. آنها اعلامگر نظام سیاسی برای جامعه جدید اروپائی بودند. بورژوازی در آن ها پیروز شد. ولی پیروزی بورژوازی، آن موقع، پیروزی یک نظام اجتماعی جدید بود. پیروزی مالکیت بورژوائی بر مالکیت فئودالی؛ اصالت ملت بر اصالت ایالت، رقابت بر تقید صنفی، توارث متکی بر تقسیم بر توارث اولاد ارشد، حاکمیت ملک زمین بر سیادت زمین نسبت به مالک، روشنگری بر خرافات، خانواده بر نام خانوادگی، صنعت بر تنبلی اشرافی و حقوق مدنی بر امتیازات قرون وسطائی بود. انقلاب ۱۶۴۸ پیروزی قرن ۱۷ بر قرن ۱۶ و انقلاب ۱۷۸۹ پیروزی قرن ۱۸ بر قرن ۱۷ بود. این انقلاب پیش از آن که بیانگر نیاز های بخشی از دنیای آن زمان انگلیس و فرانسه باشند، گوینده نیاز های دنیای آن موقع بودند.

و در انقلاب مارچ پروس از همه این حرف ها هیچ خبری نبود.

انقلاب فیروزی ناقص سلطنت مشروطه در واقعیت و حاکمیت بورژوازی به صورت نظری بود. انقلاب پروس می رفت که سلطنت مشروطه را نظراً و حاکمیت بورژوازی را واقعاً به وجود آورد. از این که انقلابی اروپائی باشد، وسیعاً دور بود. انعکاس بی جان یک انقلاب اروپائی در یک کشور عقب مانده بود. به جای این که جلو تر از قرن خود باشد، از قرن خویش بیش از نیم قرن عقب بود. از همان ابتداء فرعی بود، ولی معروف است که معالجه بیماری های فرعی مشکل تر از بیماری های اصلی است و آنها به جسم لطمه زیاد تری می زنند. در این جا صحبت بر سر ایجاد یک جامعه جدید نبود، بلکه بر سر تجدید تولد جامعه ای دور می زد که در پاریس مرده بود. انقلاب پروس حتی ملی - المانی هم نبود، بلکه از اصل، خصلت پروسی - ایالتی داشت. و بنی ها، کسلی ها، مونیخی ها در تمام قیام های ایالتی گوناگون دیگر در کنار آن می دویدند و از آن سبقت می گرفتند.

در حالی که انقلاب های ۱۶۴۸ و ۱۷۸۹ به خود چنان اعتمادی داشتند که خویشان را در رأس آفرینش می پنداشتند، تمام غرور برلینی ها در سال ۱۸۴۸ محدود به ایجاد پدیده ای می شد که از زمان خود عقب افتاده بود. نور انقلاب مارچ ۱۸۴۸ مثل نور ستارگانی بود که زمانی به چشم ما ساکنان زمین می خورد که از مرگ منشأ تشعشع آن صد هزار سال گذشته است. انقلاب پروس مینیاتور چنین ستاره ای برای اروپا بود. همان طور که در هر مورد دیگر هم مینیاتور اصلش بود. نور آن، نور لاشه اجتماعی بود که از پوسیدگی اش زمان مدیدی گذشته بود.

بورژوازی المان چنان به کاهلی، بزدلی و آهستگی رشد یافته بود که در آن لحظه که تهدید کنان با فئودالیسم و ابسولوتیسم رو در رو شد، خود را در مخاطره پرولتاریا و تمام جناح های خلقی می دید که با پرولتاریا منافع و افکاری خویشاوند داشتند. او نه تنها طبقه ای را در قفای خود، بلکه تمام اروپا را دشمن وار برابر خود می دید. بورژوازی پروس خلاف بورژوازی فرانسه ۱۷۸۹ طبقه ای نبود که مقابل نمایندگان جامعه کهن، سلطنت و اشرافیت و کالت جامعه جدید را به عهده داشته باشد. او به پایه یک صنف تنزل یافته بود. همان قدر علیه دربار بود که علیه خلق. با هر دوی آنها میل مخالفت داشت. در مقابل یکایک دشمنانش بی اراده بود. هر دو یا در مقابل او بودند و یا در قفای او و از آن جا که به جامعه کهن تعلق داشت، از ابتداء به خلق خیانت می ورزید و با نمایندگان تاجدار جامعه سازش می کرد. او منافع یک جامعه جدید را علیه یک جامعه کهن نمایندگی نمی کرد. او نماینده منافع جدیدی در داخل یک جامعه فرتوت بود. سکان انقلاب را نه به این علت که خلق پشتیبان او بود، در دست داشت، بلکه از این رو که خلق او را به جلو هل می داد. ریاستش متکی بر نمایندگی اراده یک دوران جدید نبود، بلکه بر سردمداری یک دوران اجتماعی فرسوده اتکاء داشت. قشری از دولت قدیم بود که در سر بیرون آوردن از خاک پیروز نشده و اکنون تنها زلزله ای بر سطح زمین،

یک دولت جدید پرتاب کرده بود. بدون اعتماد به خود، بدون اعتقاد به خلق، غرغر کنان علیه دست بالائی ها و لرزان در مقابل پائینی ها نسبت به هر دو جانب خودخواه و آگاه به خودخواهی خود بود. اعتدالی انقلابی و در برابر انقلابی ها اعتدالی بود. به شعائر خود ظن می ورزید. افکارش لاطانات بود. از طوفان جهانی می ترسید، ولی آن را استتار می کرد. عاری از نیرو در همه جهات و دزد در همه جهت بود. دون صفت بود، زیرا که اصالت نداشت، ولی اصیل در دون صفتی بود. با امیال خود سوداگری می کرد. بدون اراده بود. بدون اعتماد به خود، بدون اعتقاد به خلق، بدون رسالت تاریخی پیر فرتوت مطرودی را می مانست که محکوم به آن باشد که نخستین ... جوانی یک خلق نیرومند را به شریان فرتوت منافع خود هدایت کرده و منشعب سازد. بدون چشم، بدون گوش، بدون دندان و بدون هیچ چیز - و بدین شکل بورژوازی پروس سکان دولت پروس را بعد از انقلاب ماه مارچ در دست خود نهاده دید. (۵۱)

و بدین صورت برندگان انقلاب المان نه بورژوازی، بلکه فورست های پروس و اتریش بودند. (۵۲) وقایع بعد از ۱۸۴۸ المان دارای همان مشخصات وقایع سال های قبل از انقلاب بودند. با این تفاوت که اکنون روند رشد مسائل تولیدی کاپیتالیستی و مناسبات اجتماعی منطبق بر آنها با سرعت بیشتری جریان داشت و حتی جهش وار پیش می رفت. در همه رشته های تولیدی و اقتصادی پیشرفت های بزرگی حاصل می شد. (۵۳) دولت بورژوازی را از طریق اعطای امتیازات و اتخاذ تدابیر حمایتی مجال رشد دائماً بیشتری می داد. ولی قدرت سیاسی را در دست خود نگاه می داشت. بورژوازی هم به نوبه خود کاری که خلاف این سازش باشد، انجام نمی داد. حتی زمانی هم که در مجلس اکثریت داشت (۱۸۷۰) و قادر بود که با استفاده از اهرم های مالیاتی و اعتباراتی تسلط خود را بر دولت اعمال کند، از این عمل تیری می جست. (۵۴) او دیگر متحد ارتش، بورکراسی، اشرافیت فئودالی بزرگ، زمینداران جدید اشرافی و کشیشان شده بود. ترس او، هر چه پرولتاریا از رشد بیشتر و آگاهی طبقاتی بیشتر برخوردار می شد و مصمم به عنوان طبقه وارد میدان عمل می گشت، افزوده تر می گشت. (۵۵)

بدین طریق حکومت و قدرت حاکمیت در دست کاست افسران و کارمندان باقی ماند. منشأ اجتماعی این کاست به ترتیب اهمیت خود کاست، اشرافیت کوچک، اشرافیت بزرگ و بورژوازی بود. حکومت ظاهری مشروطه و مثل دوران قبل از انقلاب خصلتی بناپارتیستی داشت. ولی حالا این بناپارتیسم در حال انتقال از شکل قدیمی به شکل جدید خود بود. دیگر به جای این که تعادل بین بورژوازی و اشراف فئودالی را حفظ کند، در پی حفظ تعادل بین بورژوازی و همه طبقات مالک از یک طرف و پرولتاریا از طرف دیگر بود. (۵۶) این بناپارتیسم وظیفه دیگر خود را کمافی الساباق در باز کردن و باز نگاهداشتن راه گذار آهسته بقایای شیوه تولیدی فئودالی به مناسبات کاپیتالیستی می دید. (۵۷) اکنون شاهزاده ها، فئودال ها، و جنرال ها هم در اثر این سیاست و هم تحت تأثیر منافع بزرگی که از شیوه تولیدی جدید حاصل می شد، تبدیل به صاحبان سهام کارخانه ها شده بودند. لیست رؤسای شرکت های سهامی مملو از نام این گونه افراد بود. (۵۸) این ها همه نشانه های بورژوازی، کاپیتالیسم و دولت و جامعه المان بعد از انقلاب بودند. به قول لنین هنوز در سال ۱۹۱۸ با این که از نظر اقتصادی کاپیتالیسم در المان سلطه تقریباً کامل پیدا کرده بود، قدرت سیاسی در دست میلیتاریست ها، سلطنت طلب ها و سلطنت ظاهراً دموکراتیک باقی مانده بود. آزادی هائی که وجود داشتند، در نتیجه مبارزات پیگیر و آگاه پرولتاریا حاصل شده بودند و در به دست آوردن آن ها بورژوازی را سهمی نبود. بورژوازی المان هیچ گاه در پی سرنگونی استبداد نرفت. روابط تولیدی کاپیتالیستی در این کشور به طور ریفرمیستی از بالا و بدون دخالت چندان بورژوازی و فارغ از اراده مفلوج سیاسی بورژوازی تأمین یافت. او بدین طریق به هدف غائی خود نائل آمد. انقلاب بورژوازی بدون این که انقلابی دست و پا دار باشد، پیروز شد. طبقه کارگر المان خیلی زود با بورژوازی رو به رو شد که یک سره سر تسلیم در مقابل سلطنت فرو نهاده بود. از این رو، مبارزات طبقه کارگر

در این کشور بیش از پیش خصلت سوسیالیستی به خود می گرفتند. موقعی که سیادت شیوه تولید کاپیتالیستی - از طریق ریفرم، از بالا و بدون انقلاب ظفرمند - همه جاگیر شد، جامعه دیگر از مرحله انقلاب دموکراتیک بورژوائی خارج شده بود. بورژوازی - گر چه نه به طور مستقیم - حاکمیت سیاسی داشت. استقرار و مقصد این حاکمیت دیگر نمی توانست هدف سیاسی و اقتصادی جامعه باشد. سرنگونی این حاکمیت و ایجاد سوسیالیسم هدف روند انقلابی جامعه المان بود. (۵۹)

توضیح:

*مقاله حاضر قبلاً در "نامه پاریسی" (ارگان تحقیقاتی کنفدراسیون جهانی واحد شماره ۱ - سال سیزدهم ۱۳۵۳) به چاپ رسیده است. از آن جایی که در این مقاله کوشش شده است تا با تکیه به نظریات رهبران جنبش کارگری جهان، "مسائل انقلاب دموکراتیک" مورد بحث قرار گیرد، انتشار مجدد آن را جهت استفاده آموزشی و فرهنگی مفید ارزیابی کرده و مبادرت به تکثیر آن کردیم. طبیعی است که این مقاله ضرورتاً منعکس کننده کلیه نظریات ما نمی باشد.

کمیته تدارکات برای تشکیل اتحادیه دانشجویان ایرانی در سویدن

دی ماه [جدی] ۱۳۵۷ش